

تحول قدرت و حاکمیت با نگاهی بر مباحث قدرت شهری

جمیله توکلی نیا^۱ و محمدکاظم شمس پویا^۲

تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۳۰/۲۹، تاریخ تایید: ۱۳۹۵/۶/۱۵

چکیده

«قدرت» و «حاکمیت» از جمله مفاهیم کلیدی و اساسی در اندیشه سیاسی و فلسفی محسوب می‌شود. مفاهیم فوق‌الذکر از دوره باستان (نظریات کلاسیک) تا تفکر پست مدرن همواره در بطن توجه اندیشمندان علوم گوناگون قرار داشته است. در این مقاله تلاش شده است تا برای پرسش‌هایی نظیر اینکه اصولاً قدرت در اختیار چه کسانی است و عناصر اصلی قدرت و حکمروایی شهری کدام‌اند؟ به عبارتی چه کسی یا کسانی بر شهرها حکومت می‌کنند؟ پاسخی بیابیم که بالطبع با توجه به تحول نظریه‌های مربوطه و دامنه‌ی مجادله برانگیز آن در هر دوره تلاش شده است سیر تحول آن در دوره‌های گوناگون و تفکر پست‌مدرن بررسی شود. علاوه بر آن به مباحث و نظریه‌های قدرت شهری به صورت اختصاصی توجه شده است. نتایج مطالعات نشان می‌دهد که قدرت، در آراء متقدمان به صورت پدیده‌ای قابل مشاهده و ملموس دیده می‌شد. دوران میانه تفکر غالب بر «الهیات قدرت» دور می‌زد تا اینکه در دوران مدرن این مفهوم توسط هابز تئوریزه می‌گردد. در این دوران حاکمیت را عمدتاً قدرت مطلق برمی‌شمردند، اما عمده‌ترین تغییری که این مفهوم در دوران اخیر بویژه در تفکر پست مدرن به خود دیده است تغییر ماهیت از پدیده‌ای قابل رویت به پدیده‌ای نرم بوده است، به نحوی که خاصیت همه شمول به خود گرفته است. همچنین نظریه‌های مطالعه قدرت شهری گواه آن است که نظریه رژییم، نزدیک‌ترین نظریه به رویکرد حکمروایی شهری است.

کلیدواژگان: قدرت و حاکمیت، دوران باستان، میانه، مدرن، پسامدرن.

۱. دانشیار گروه جغرافیای انسانی، دانشگاه شهید بهشتی

۲. دانشجوی دکتری جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

مفاهیم «قدرت» و «حاکمیت» و مطالعات مربوط بدان، از جمله مفاهیم کلیدی و ریشه‌دار در اندیشه سیاسی است، به گونه‌ای که از دوران هومر به بعد همواره در کانون توجه اندیشمندان مختلف قرار داشته است.

در تعریفی «کاره دو مالبرو» حاکمیت را «ویژگی برتر قدرت» می‌داند از آن جهت که «هیچ قدرت دیگر را برتر از خود یا در رقابت با خود نمی‌پذیرد». ابن‌خلدون نیز قدرت را قدرت قاهره‌ای می‌داند که بالاتر از قدرت او نباشد «دوگی» معتقد است؛ حاکمیت، قدرت حکمرانی دولت است، اراده ملت است که در دولت سازمان یافته است، وجه مشترک تمامی تعاریف فوق این است که در حاکمیت وجود یک قدرت برتر با قدرت فرماندهی را فرض می‌دانند (رحمت-اللهی، ۱۳۸۸: ۱۹۱-۱۹۰).

پرسش از قدرت همواره مورد توجه نظریه‌پردازان و حتی عامه مردم بوده و هست، لذا در واکاوی این مفهوم و سیر تحوّل مفهومی آن در دوره‌های مختلف مفهوم دیگری تحت‌عنوان حاکمیت مطرح می‌شود که خود نشان از ارتباط و پیوند مفهومی این دو مفهوم با یکدیگر دارد. ریشه‌یابی و بررسی سیر تحوّل مفهومی قدرت نیز حکایت از تغییر شکل و برداشت از این مفهوم طی دوره‌های گوناگون دارد، به گونه‌ای که امروزه تنوع گسترده‌ای یافته و بر شمولیت آن افزوده شده است. از این‌رو، با ظهور کنشگران غیردولتی و بخش‌های خصوصی، ویژگیهای سنتی حاکمیت رنگ‌باخته و در این میان مفهومی تحت‌عنوان حکمروایی طلوع می‌کند که بر ارتباط دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی تأکید دارد. در این الگوی جدید اداری امور، نقش و کارکرد دولت‌ها نیز دگرگون می‌شوند.

با توجه به حضور عناصر و بازیگران قدرت که بیش از هر زمانی بر حضور خود در شهرها پافشاری می‌کنند تلاش شده است به تحوّل این مفهوم در نظریه‌پردازی‌های گوناگون و در بستر شهر به‌عنوان تجلی‌گاه فضایی بازیگران فوق توجه شود. این نوشتار تلاشی است در پاسخ به پرسش‌های زیر:

- قدرت در اختیار چه کسانی است، به عبارتی عناصر مؤثر و کلیدی در حاکمیت کدام‌اند؟
- چه کسی یا کسانی بر شهرها حکومت می‌کنند؟
- قدرت شهری پیرامون چه مقولاتی سامان می‌یابد؟

قدرت در عصر مدرن

لویاتان^۱ هابز^۲ نخستین بیانیه حاکمیت در تاریخ اندیشه سیاسی انگلستان بود. هابز معتقد بود که مردم بنا به یک قرارداد اجتماعی همه حقوق و اختیارات خود را بی قید و شرط به حکمرانی واگذار کرده‌اند، لذا قدرت حکمران هابز؛ نامحدود، تقسیم ناپذیر، فراگیر، جدایی ناپذیر و همیشگی است (عالم، ۱۳۸۴ ب: ۲۵۵).

بخش عمده جامعه‌شناسی سیاسی مارکس نیز از زمان مارکس به بعد صرف بررسی نقش طبقه سرمایه‌دار در دولت و قدرت دولتی شده است (بشیریه، ۱۳۸۸: ۱۴۳). از دیدگاه مارکس، در جامعه طبقاتی، چیزهای تولیدشده از سوی اقلیتی که ابزار تولید را در اختیار دارند و یا بر آنها نظارت می‌کنند تعیین می‌شوند. مارکس می‌گوید سرمایه‌داری دنیایی است که شخص بنده تولیدش و سرنوشتش وابسته به ساخته‌ی خود او شده است. این فرایند، که در آن، جای زنده‌ها و مرده‌ها با هم عوض شده است، به ویژه در شکل کالای جهانی یعنی پول، چهره‌ای آشکار و ملموس به خود می‌گیرد. «هرچه پول من، قدرت بیشتری داشته باشد، من، قوی‌تر و ثروتمندترم» مارکس می‌گوید: «پول فاحشه‌ای جهانی است» که برای آن، همه انسان‌ها و همه کیفیات طبیعی با هم گلاویز می‌شوند (جهانگلو، ۱۳۸۶).

از دیگر اندیشمندان تأثیرگذار در زمینه مطالعه قدرت می‌توان به ماکس وبر^۳ اشاره کرد. به نظر وبر، قدرت عبارت است از «اعمال خواست و اراده یک فرد در روابط اجتماعی، بدون توجه به منشأ این امکان و به‌رغم مقاومت دیگران. این احتمال که در یک رابطه‌ی اجتماعی، شخصی در موقعیتی باشد که بتواند خواست خود را علی‌رغم هر مقاومتی اعمال نماید، صرف‌نظر از مبنای چنین احتمالی، "قدرت" نام دارد (وبر، ۱۳۸۴: ۹۰). از نظر وی قدرت با سلطه پیوند برقرار می‌کند چرا که قدرت بر دو رکن عمده یعنی «تحمیل اراده» و «مقاومت شخص دیگر»، استوار است. در نزد او سلطه خود مورد خاصی از قدرت است. سلطه در مفهوم کلی قدرت، یعنی امکان تحمیل اراده خود بر رفتار افراد دیگر، که می‌تواند به متنوع‌ترین شکل‌ها بروز کند (وبر، ۱۳۷۰: ۴۷).

-
1. Leviathan
 2. T.Hobbes
 3. M.Weber

ماکس وبر سه نوع سلطه را از هم تفکیک می‌کند: عقلانی، سنتی و جاذبه‌ای یا کراماتی. نوع اول و دوم به ترتیب بر محور ایمان قرار دارد و به مشروعیت قانونی یا سنتی مقام حاکم وابسته است و نوع سوم از گونه‌ای جاذبه فردی و شخصی نشأت می‌گیرد که در مقطعی از تاریخ و مرحله‌ای از زندگی سیاسی جامعه با ظهور چهره‌ای استثنائی بروز می‌کند. قدرت یا سلطه کراماتی ممکن است در جهت تعالی یا سقوط اضمحلال کشور یا جامعه‌ای بکار گرفته شود (کاظمی، ۱۳۶۹: ۱۷). برتراند راسل^۱ نیز نخستین کسی است که در قرن بیستم، قدرت را به‌عنوان مقوله‌ای مستقل در فلسفه سیاسی مطرح می‌سازد. از نظر وی قدرت از منابع متعددی سرچشمه می‌گیرد (رهبری، ۱۳۸۵: ۱۲۸). او قدرت را این‌گونه تعریف می‌نماید: «قدرت را می‌توان ایجاد آثار و نتایج مورد نظر تعریف کرد. پس مفهومی است کمی. تقریباً به آسانی می‌توان گفت «آ» در صورتی از «ب» قدرتمندتر است که به آثار و نتایج مورد نظر زیادتری دست یابد و «ب» فقط به چند نتیجه محدود و معدود برسد (راسل، ۱۳۷۰: ۲۹).

رابرت دال^۲، در باب قدرت رهیافتی این چنین ارائه می‌دهد. وی، قدرت را به معنی «کنترل بر رفتار»، تعریف می‌کند: «آ» بر «ب»، تا جایی قدرت دارد که بتواند «ب» را به کاری وادارد که در غیر آن صورت انجام نمی‌داد (Gregory and others, 2009: 575). هانا آرنت^۳ نیز از قدرت، توصیفی این چنین ارائه می‌دهد: «قدرت متناظر است با توانایی آدمی نه تنها برای عمل کردن، بلکه برای عمل کردن در هماهنگی با گروه. قدرت هرگز خاصیت فرد نیست، بلکه به گروه تعلق دارد و تنها تا زمانی وجود خواهد داشت که گروه به حیات گروهی خود ادامه دهد (آرنت، ۱۳۷۰: ۹۵). وی با انتقاد از وبر مترادف دانستن قدرت با سلطه و خشونت و تقسیم افراد به مطاع و مطیع و حاکم و محکوم را یک خطای آشکار می‌داند، لذا قدرت را به‌توان خلاقیت تعبیر می‌کند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۶۰). آرنت بین قدرت و خشونت تمایز قائل شده، عقیده دارد که قدرت یا اقتدار، فی‌الواقع جزء ماهیت هر حکومت است، ولی خشونت چنین نیست. قدرت رابطه‌ای نیست که به طریقی ناظر بر ضدیت و تقابل باشد، بلکه بنیادش بر گرایش آزاد و

-
1. B. Russell
 2. R. A. Dahl
 3. H. Arendt

مطلوب دو جانبه از یکسو به نفع سوی دیگر است (مطهرنیا، ۱۳۶۸: ۷۹و۸۱).

نیکولاس پولانتزاس^۱ نیز معتقد است پدیده قدرت در چارچوب «مبارزه» طبقاتی جای دارد. قدرت پدیده‌ای نوعی است که می‌توان ردپای آن را در ساختارها پیدا کرد و به «قابلیت» یک طبقه برای تحقق منافع عینی ویژه‌ی خود اشاره می‌کند. این عنصر از مفهوم قدرت اشاره خاصی به تحلیل‌های مارکس و لنین از سازمان طبقاتی دارد (پولانتزاس، ۱۳۷۰: ۲۱۰).

آنتونی گیدنز در اولین مرحله، قدرت را قابلیت یک بازیگر برای دخالت در سلسله‌ای از حوادث می‌داند، به گونه‌ای که بتواند روند آن را تغییر دهد و در دومین مرحله، قابلیت تأمین و پاسداشت نتایجی است که تعلق آنان منوط بر عاملیت دیگران است (رهبری، ۱۳۸۵: ۱۳۲ به نقل از Giddens, 1985:7).

گیدنز که قدرت را توانایی کسب نتایج تعریف می‌کند (Giddens, 1984:257) تعریف وی بر اساس «نظریه ساختاری‌شدن»^۲ قرار دارد. جنبه‌ی مهم این نظریه رابطه‌ی بین مفاهیم ساختار و کنش است (کلگ، ۱۳۸۳: ۲۴۵).

استیون لوکس^۳، از دیگر اندیشمندانی است که با عرضه «نگرشی رادیکال»، از قدرت و با انتشار مقاله خود در سال ۱۹۷۴، این مفهوم را تبدیل به مهمترین مفهوم جامعه‌شناسی معاصر ساخت. او در باب قدرت، سه دیدگاه اساسی ارائه می‌نماید. دیدگاه تک‌بعدی قدرت، که مربوط به مطالعه عینی رفتار قابل مشاهده است (Canadian Journal of Sociology, 2006) و شامل تمرکز بر رفتار بازیگران در تصمیم‌گیری درباره مسائلی است که بر سر آنها تضاد مشهود منافع وجود داشته و منافع، اولویت‌های روشن سیاست‌ها بوده و با مشارکت سیاسی آشکار می‌شوند (رهبری، ۱۳۸۵: ۱۳۳). به لحاظ روش‌شناختی، در دیدگاه اول از قدرت، بر مبنای تفکر نظریه پردازان چهره دوم قدرت، یعنی «پیتر بکراچ»^۴ و «مورتون باراتز»^۵ بیش از حد بر اهمیت ابتکار تصمیم‌گیری تأکید می‌شود و به این امر اشاره دارد که در برخی موارد، اعمال قدرت به توانایی محدودسازی حوزه‌ی کنش دیگر افراد اشاره می‌نماید. از این رو، دارندگان قدرت هر چند با

-
1. N.Poulantzas
 2. Structuration
 3. S.Lukes
 - 4.P. Bachrach
 5. M.Baratz

اتخاذ تصمیمات عینی بر دیگران اعمال قدرت نمی‌کنند، اما با تهدید حوزه تصمیم‌گیری بازیگران سیاسی، قدرت خود را به‌نحو مؤثری به‌کار می‌برند. بکراک و باراتز، در این راستا مفهوم «عدم تصمیم‌گیری» را در تحلیل قدرت وارد نموده و بعد دوم قدرت را عرضه کردند. (نظری، ۱۳۸۴: ۳۸۷-۳۸۴).

وجه تمیز دیدگاه سه‌بعدی قدرت، بر مفهومی رادیکال از «منافع» متمرکز است. بر اساس زاویه نگرش لوکس، سخن از منافع باعث قضاوت‌های هنجاری با ویژگی سیاسی و اخلاقی می‌شود. از منظر شکل سوم قدرت منافع، شامل تقاضاها، مرجحات و ... است که تحت شرایط ممتاز انتخابها، یعنی خودمختاری و استقلال انتخاب‌کننده قرار دارند (رهبری، ۱۳۸۵: ۱۳۴-۱۳۳). بینش سه‌بعدی، دو نوع اول قدرت را در هم ادغام می‌کند، اما در عین حال مجاز می‌دارد که قدرت برای شکل دادن و اصلاح خواست‌ها و معتقدات به نحوی عمل کند که مغایر با منافع مردم باشد (لوکس، ۱۳۷۰: ۱۶). در مجموع می‌توان گفت «اگر لوکس رابطه بین قدرت و ساختار را دیالکتیکی می‌داند، گیدنز می‌خواهد رابطه این دو را بر اساس ثنویت، یعنی نفوذ قدرت و ساختار در یکدیگر بازسازی کند» (کلگ، ۱۳۸۳: ۲۴۶-۲۴۵).

قدرت در تفکر پسامدرن

از اواخر قرن بیستم به بعد، اندیشه پست مدرنیسم^۱ میدان‌دار عرصه تفکر شد. متفکرانی چون فوکو، لیوتار، دریدا و بودریار، هر یک به‌شکلی میراث مدرنیته را با نقد بنیان‌برانداز خویش به جدال خوانده‌اند. در میان اندیشمندان پُست مدرن، میشل فوکو^۲، بیشترین توجه فلسفی خود را بر مفهوم و ماهیت قدرت قرار داده است. میشل فوکو در مباحث تبارشناسانه خود، سه چهره قدرت یعنی «قدرت گفتمانی»، «قدرت دیسیپلینی» و «قدرت مشرف بر حیات» را مورد مطالعه قرار می‌دهد. از نظر وی قدرت گفتمانی یا «قدرت حاکم»، قدرتی است که به جای آنکه بر بدن‌ها و آن‌چه بدن‌ها می‌کنند، اعمال شود، بر روی زمین و تولیدات آن اعمال می‌شود. از این لحاظ با

1. Post-Modernism
2. M.Foucault

«قدرت انضباطی» متفاوت است که بر عکس در طبیعت جسمانی به شیوه‌ای فراگیر نفوذ می‌کند و بدون سرکوب متقاعدکننده است وکنش‌های سرکوبگر خود را روی احساسات و روی حوزه رفتاری اعمال می‌کند. در چشم‌انداز فوکو درباره «قدرت مشرف بر حیات» نیز چنین آمده است: «در مجموع باید پذیرفت که این قدرت بیشتر عمل می‌کند تا این که در اختیار کسی باشد. قدرت امتیاز مکتسب یا محفوظ طبقه حاکمه نیست، بلکه اثر مجموعه موقعیتهای استراتژیک آن طبقه است (اثری که موقعیت افراد تحت سلطه، آنرا ظاهر و گاهی دوباره هدایت می‌کند) از طرف دیگر، این قدرت فقط و فقط به صورت نوعی اجبار یا ممنوعیت برای کسانی که «در اختیارش ندارند»، عمل نمی‌کند، بلکه قدرت آنها را احاطه می‌کند، از آنها و از میان آنها می‌گذرند، بر آنها تکیه می‌کند، درست مثل خود آنها که در نبردشان علیه این قدرت بر وسایلی تکیه می‌کنند که قدرت بر آنها اعمال می‌کند» (رهبری، ۱۳۸۵: ۱۳۹-۱۳۴). به نظر فوکو، قدرت در کلیه سطوح جامعه طول دارد و هر عنصری هر قدر ناتوان فرض شود خود مولد قدرت است. از این رو، به جای بررسی سرچشمه‌های قدرت، باید به پیامدهای آن توجه کرد (ضمیران، ۱۳۸۱: ۱۶۰). از نظر فوکو، قلمرو «حاکمیت» و «سلطه» تفکیک‌ناپذیرند و واسطه‌ی پیوند مفهومی آنها قدرت است. به این معنی که آنچه واقعیت دارد سلطه است، اما آنچه بدان اذعان می‌شود، حاکمیت (رهبری، ۱۳۸۵: ۱۴۲).

نیچه^۱ نیز در بحث از غریزه‌ی قدرت بیان می‌کند آنچه که در انسان، معطوف به قدرت است، غریزه‌ی اوست و نیروی خودجوش و ناشناخته‌ای که می‌خواهد سرریز کند و خویشتن را بپراکند. انسان، اراده نمی‌کند که به قدرت برسد؛ غریزه‌اش راهبر اوست (توحیدفام و مرادزاده رامی، ۱۳۸۸: ۵-۶). این جهان همانا اراده‌ی معطوف به قدرت است و بس... شاید نتوان وضعی در این دنیا تصور کرد که اثری از اراده‌ی معطوف به قدرت در آن موجود نباشد (استرن، ۱۳۸۰: ۱۲۷-۱۲۶).

آرای لیوتار^۲ نیز در باب قدرت حائز اهمیت است. لیوتار به پیروی از فوکو دنبال این مسأله بود که ما چگونه بوسیله قدرت محدود می‌شویم. وی قدرت مطلق را قدرتی تعریف می‌کند که منجر به فراموش شدن یا سکوت اجباری طرف گفتگو می‌شود؛ و به وسیله این سکوت است که

-
1. F.Nietzsche
 2. G.Lyotard

حقوق انسانی نوعاً تحدید یا پایمال خواهد شد (تاجیک، ۱۳۸۸: ۴۳). وی از یک سو به تجاری شدن دانش و اطلاعات و از سوی دیگر به ابزارگونه شدن دانش در رابطه با قدرت می‌پردازد. لیوتار در طرح پرسش قدرت این سؤال را مطرح می‌کند که «چه کسی می‌داند؟» از نظر وی در دنیای معاصر، دانش به خصوص کنترل اطلاعات، کانون اصلی منازعه بر سر قدرت است. به نظر وی، دانش اکنون کالایی است برای مبادله. اکنون دیگر دانش فی نفسه هدف نیست، بلکه نیروی اصلی تولید است (رهبری، ۱۳۸۵: ۱۳۸-۱۳۷).

در پایان این بخش باید اشاره کرد که برخلاف دوران مدرن و پیشامدرن که قدرت بیشتر جنبه‌ی سیاسی دارد، در تفکر پسامدرن، قدرت شمولیت گسترده‌ای یافته و همه عرصه‌ها را دربر می‌گیرد (همان منبع: ۱۴۳) و قدرت بیش از هر زمانی پراکنده و متکثر شده است.

تحلیلی بر تحوّل حاکمیت

اگر چه نظریه حاکمیت در آغاز عصر جدید یعنی در سال ۱۵۷۶ میلادی که ژان بُدن^۱ مفهوم جدید حاکمیت را توضیح داد، به تدریج عرضه شد، اما اندیشه‌ی آن با ظهور تفکر سیاسی در یونان باستان و بررسی مقوله قدرت مطرح بوده است. ارسطو در اندیشه‌های سیاسی خود از «قدرت برتر» سخن گفته است. به عقیده ارسطو، این قدرت ممکن است در اختیار یک فرد، چند نفر یا بسیاری باشد. برتر بودن در اندیشه سیاسی ارسطو اهمیت زیادی دارد، اما این برتری همان حاکمیت به معنای جدید نیست (رحمت‌اللهی، ۱۳۸۸: ۱۹۸). در مجموع می‌توان گفت که فلسفه‌ی سیاسی، حاکمیت را به‌طور عمده، صفت دولت از لحاظ داخلی دانسته است (عالم، ۱۳۸۴: ب: ۱۵۳).

هابز نیز معتقد بود، مردم بنا به یک قرارداد اجتماعی همه حقوق و اختیارات خود را بی‌قید و شرط به حکمرانی واگذار کرده‌اند (همان منبع، ۲۵۵). او از دو نوع دولت تأسیسی و اکتسابی سخن رانده است. دولت یا حکومت تأسیسی^۲ از راه یک قرارداد (توافق) اجتماعی است و یا

1. J.Bodin

2. Common- Wealth by institution

حکومت اکتسابی^۱ است که از راه زور (جنگ) به دست می آید (جونز، ۱۳۷۰: ۱۴۸؛ عالم، ۱۳۸۴ ب: ۲۴۶-۲۴۷ و هابز، ۱۳۸۷: ۱۹۳-۱۹۲).

سال ۱۶۴۸م و زمان امضای معاهده وستفالی از دیگر مقاطع مورد اشاره در این بخش است. چرا که مفهوم حاکمیت به طور سنتی با معاهده وستفالی (۱۶۴۸م.) که حاکمیت را مطلق و غیرقابل تقسیم در نظر می گیرد همراهی می کند (Aya, 2005). معاهده وستفالی، در پایان جنگهای سی ساله مذهبی میان قدرتهای اروپایی؛ یعنی فرانسه، انگلیس، اسپانیا، آلمان، اتریش و هلند به امضا رسید. در این معاهده دولت سرزمینی، برای اولین بار اساس نظام سلسله مراتبی قدرت را در اروپا تشکیل داد و مردم تابعیت خود را از شخص امپراطور به دولت سرزمینی منتقل کردند و به همین دلیل این معاهده معمولاً به عنوان اولین حقوق بین الملل جدید معرفی می شود. در این معاهده حق حاکمیت دولتها در محدوده سرزمینی شان رسمیت یافت و دخالت دولت در امور سایر کشورها به عنوان تخلف از حقوق بین الملل شناخته شد (میرحیدر، ۱۳۸۰: ۶۶-۶۵).

در مجموع از میان نظریه های گوناگون مربوط به حاکمیت، می توان دو گروه اصلی از باورهای مربوط به ریشه حاکمیت را مورد بحث قرار داد: ۱. نظریه های حاکمیت الهی؛ ۲. نظریه های حاکمیت مردم.

در گروه اول، قدرت ناشی از نیرویی ماوراء الطبیعه است که از سوی خداوند، موازین و احکام به مسئولان و مراتب پایین تر انتقال می یابد و در گروه دوم، قدرت برآمده از درون قشرهای مردم است که با حرکتی از پایین به سوی بالا، از قاعده هرم اجتماعی آغاز شده و تا رأس هرم صعود می کند (قاضی، ۱۳۷۰: ۲۳۲-۲۳۱).

از نظر روسو و هوادارانش، حاکمیت مردم، جمع قطعات حاکمیت است که هر قسمت متعلق به یک فرد است. این نظریه امروزه تحت عنوان «حاکمیت تقسیم شده» شهرت دارد و باید لزوماً بر آراء عمومی تکیه داشته باشد. نتیجه منطقی این اندیشه آن است که هر چه اکثریت مردم خواستند، باید اجرا شود و قوانین ناشی از این اکثریت بر همه موافقان و حتی مخالفان قابل تحمیل خواهد بود. با توجه به عوارض نگران کننده و بعضاً زیان آور این نظریه، «حاکمیت ملی»،

1. Common- Wealth by acquisition

به‌عنوان نظریه جدید، مطرح شد. نظریه حاکمیت ملی برای جلوگیری از خطرات مفهوم حاکمیت مردم به‌وجود آمد. تجلی بارز این امر، ماده ۳ اعلامیه حقوق بشر و شهروند سال ۱۷۸۹ فرانسه است که به‌عنوان اساس نوین حاکمیت ملی اعلام گردید (همان منبع، ۱۳۸۸).

قدرت شهری

نظریه انتخاب عمومی، نظریه مطالعات قدرت در اجتماعات محلی و دیدگاه اقتصاد سیاسی در این بحث قابل طرح و بررسی هستند:

الف. نظریه انتخاب عمومی^۱

نظریه انتخاب عمومی در اواخر دهه ۱۹۵۰ و در ایالات متحده آمریکا بسط پیدا کرد. مطابق این نظریه، اقدامات اشخاص خردگرا، عقلایی و در پی بیشینه‌سازی بهره‌وری است (طراحی نظام مدیریت مجموعه‌های شهری، ۱۳۸۴: ۱۱۴). نظریه انتخاب عمومی، کاربرد روش‌های اقتصاد برای نظریه و کاربست سیاست و حکومت است (Butler, 2012: 21). با توجه به این نظریه که بر پایه «تصمیم عقلانی» قرار دارد «مردم رفتاری را در پیش می‌گیرند که پاداش به همراه دارد و نیازهایشان را برطرف می‌کند» (عبدی دانشپور، ۱۳۸۷: ۱۵۶). این نظریه بر سه عنصر مبتنی است: افراد، سازمان‌ها و کالاهای عمومی.

مطابق این نظریه افراد در مقام تصمیم‌گیران فردی در پی بیشینه‌سازی سود شخصی خود هستند. از این رو به ازای هزینه‌هایی که در قالب مالیات و عوارض متحمل می‌شوند، دستیابی به ترکیبی مطلوب از کالا و خدمات شهری را دنبال می‌کنند. جزء دوم نظریه، بازار کالاهای عمومی است که امکان تولید و عرضه این کالاها را در یک فضای رقابتی فراهم می‌کند. سومین جزء سازنده این تئوری، سازمان است. حکومت‌های محلی همانند یک واسطه هستند که شهروندان جهت انتقال اولویت‌ها و سلايق خود در زمینه کالا و خدمات به سیاستمداران و کارگزاران اداره شهر از آن استفاده می‌کنند. لذا انتقال اولویت‌ها و سلايق شهروندان طبعاً در واحدهای جمعیتی متجانس به‌ویژه در تقسیمات کشوری کوچک بسیار کارآمدتر خواهد بود (طراحی نظام مدیریت

1. Public choice Theory

مجموعه‌های شهری، ۱۳۸۴: ۱۱۶-۱۱۴ و پرهیزکار و کاظمیان، ۱۳۸۴: ۳۴).

ب. نظریه‌های مطالعات قدرت در اجتماعات محلی
 نظریه‌های مطالعات قدرت در اجتماعات محلی شامل: نخبه‌گرایی^۱، تکثرگرایی^۲، مدل ماشین‌رشد^۳ و نظریه رژیم^۴ است. در دیدگاه‌های فوق‌الذکر، عناصر اصلی و کلیدی در حکومت‌کردن و قدرت تشریح می‌گردد.

ب.۱. نخبه‌گرایی

واژه «نخبه» عمدتاً با اصطلاحاتی چون «برتری»، «ریاست»، «صاحبان قدرت، ثروت»، «اشخاص و گروههایی که در بالاترین سطح سلسله مراتب قشریندی (اجتماعی) قرار دارند و نسبت به سطوح پایین‌تر قدرت، شهرت و... بیشتری دارند» (Horn, 2005: 65-66) به کار برده می‌شود. واژه الیت (نخبه) در قرن هفدهم برای توصیف کالاهایی با مرغوبیت خاص به کار می‌رفت و بعدها کاربرد آن برای اشاره به گروههای اجتماعی برتر، نظیر واحدهای ضربت نظامی یا مراتب عالی‌تر اشرافیت هم تعمیم یافت (باتامور، ۱۳۷۱: ۱). البته بشیریه معتقد است که پیشینه‌ی مفهوم الیت به اندیشه‌های نیکولو ماکیاوولی بازمی‌گردد. ماکیاوولی در واقع الیت را به مفهوم گروه حاکمه‌ای تلقی می‌کرد که اراده و مردانگی لازم را برای پاسداری از مبانی قدرت خود آشکار می‌سازد (بشیریه، ۱۳۸۸: ۶۷).

نظریه‌پردازان نخبه‌گرا، اگرچه در ماهیت و ترکیب نخبگان و اینکه چگونه حکومت می‌کنند و چگونه تحول می‌یابند متفاوتند، اما اکثریت آنها بر سر این موضوع که منابع اصلی قدرت در شهرها در اختیار صاحبان املاک و مستغلات و رؤسای صنایع، کنترل‌کنندگان بخش‌های اصلی است، توافق دارند. به این ترتیب نخبگان شهری ترکیبی از مالکان بزرگ، توسعه‌گران املاک، بانکداران و رؤسای شرکت‌های بزرگ که در رشد و توسعه اقتصادی، از جمله عناصر اثرگذار و

-
1. Elitism
 2. Pluralism
 3. Growth Machine Model
 4. Regime Theory

اصلی محسوب می‌شوند (طراحی نظام مدیریت مجموعه‌های شهری، ۱۳۸۴: ۱۱۶-۱۱۴ و پرهیزکار و کاظمیان، ۱۳۸۴: ۳۴).

ب. ۲. کثرت‌گرایی

کثرت‌گرایان ادعا می‌کنند که قدرت در جامعه نسبتاً پراکنده است و بسیاری از گروه‌ها قادرند بر فرایند سیاست‌گذاری تأثیر گذارند. رابرت دال^۱، معروفترین شخصیت تکثرگرا عقیده دارد، چنانچه در یک نظام سیاسی گروه‌های مختلف بتوانند هزینه‌هایی را بر سیاستگذاران تحمیل کنند، آن نظام را می‌توان کثرت‌گرا نامید (پرهیزکار و کاظمیان، ۱۳۸۴: ۳۴).

کثرت‌گرایان به جای تمرکز بر اعتبار و منزلت در شناخت ساختار قدرت، استدلال می‌کنند که ما باید توجه کنیم چه کسانی «واقعاً» در تصمیمات مشارکت کرده و بر آنها در موضوعات خاص یا بخش‌های ویژه تأثیر می‌گذارند (کاظمیان، ۱۳۸۳: ۷۶).

مطالعات سیاست‌گذاری شهری دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به سیستم فراتکثرگرایی نئوپولالیسم انجامیده است. در سیستم فراتکثرگرا، قدرت در بین گروه‌های مختلف به شدت تقسیم شده است. در این سیستم، حکومت ضعیف‌تر از گروه‌های فشار عمل می‌کند. در یک چنین شرایطی حکومت‌های شهری در انجام همه آن کارهایی که در پی آن هستند، دچار زحمت می‌شوند (مویر، ۱۳۷۹: ۴۶۶-۴۶۴). نوکثرت‌گرایان با اظهار بدبینی نسبت به نقش روزافزون بخش خصوصی و سرمایه‌داران، انباشت روزافزون ثروت آنان را خطری برای دولت قلمداد کرده و معتقدند ثروت سرمایه‌داران به‌عنوان ابزار قدرت آنها عمل کرده، دولت‌ها را مطیع می‌سازد (رحمت‌اللهی، ۱۳۸۸: ۲۲۳).

ب. ۳. مدل ماشین رشد

ماشین رشد در دهه ۱۹۸۰ توسط مولوچ و جان لوگان^۲ به‌عنوان بخشی از نظریه‌ی عمومی‌تر

-
1. Dahl
 2. Molotch, writing John Logan

«کالایی شدن مکان^۱» معرفی شد (Rodgers, 2009:7).

تکثرگرایان معتقدند که اساساً همه سیاسیون و گروه‌ها در سیاست‌های شهر برابر هستند. هرکسی صدایی دارد و هرگروهی می‌تواند اعمال قدرت کند. اما به نظر می‌رسد مقامات رسمی سیاسی بیشتر می‌توانند اعمال قدرت کنند. مولوچ که آموزش‌دیده‌ی دانشگاه شیکاگو است، معتقد است که دیدگاه تکثرگرایان به خطا رفته است. همه موضوعات شبیه به هم نیستند و همه صداها برابر نیستند. در حقیقت به نظر وی تأکید اساسی شهرها و دیگر اجتماعات بر رشد است. رشد نیروی محرکه‌ی شهر است. شهر به سرعت سیاست‌هایی را تولید می‌کند که برای آن مطلوب است و آن را رشد می‌دهد (اکبری، ۱۳۸۵: ۱۴۱).

مدل ماشین رشد، با تأکید بر اقتصاد سیاسی مکان و اهمیت سرمایه ثابت زمین در جوامع محلی، بر این فرض بنیادین مبتنی است که «قدرت حول منافع مبتنی بر زمین سازمان می‌یابد و رعایت ملاحظات ناشی از این منافع است که زمینه‌های رشد شهری را فراهم می‌سازد» (پرهیزکار و کاظمیان، ۱۳۸۴: ۳۵).

ب.۴. نظریه رژیم

این نظریه در دهه‌ی ۱۹۸۰ و همزمان با حوزه علوم سیاسی در مطالعات شهری نیز به طرز برجسته‌ای مطرح شده است (طراحی نظام مدیریت مجموعه‌های شهری، ۱۳۸۴). از نظر استون^۱، رژیم‌های شهری، به‌مثابه ترتیباتی غیررسمی هستند که در قالب آنان منافع بخش عمومی و خصوصی به‌منظور اتخاذ و اجرای تصمیم‌های مربوط به اداره شهر با هم ارتباط و تعامل برقرار می‌سازند (Misener & Mason, 2009:772). نظریه رژیم، به قدرت به صورت متفرق و پراکنده نگاه می‌کند و رژیم‌ها را به صورت نظاماتی می‌بیند که از طریق آنها حکومت‌های محلی و کنشگران خصوصی ظرفیت موجودشان را برای اداره امور روی هم جمع می‌کنند (Mossberger & Stoker, 2001: 812). نظریه رژیم برخلاف مدل‌های قبلی که در تلاش بودند تبیین کنند حکومت چگونه عمل می‌کند و چه کسی بر آنها نفوذ دارد، در پی دستیابی به فهم بسیار پیچیده از حکمروایی (ظرفیت عمل جمعی برای دستیابی به اهداف سیاستگذاری عمومی) است. اهمیت این نظریه بازمی‌گردد به آن که نه تنها بر اهمیت پیوندها و وابستگی‌های درونی حکومت با بخش تجارت تصریح می‌شود، بلکه بخش داوطلبانه و دیگر گروه‌های ذی‌نفع را هم در تحلیل خود دخیل می‌کند، یعنی همان چیزی که با مفهوم حکمروایی به ذهن متبادر می‌شود (پرهیزکار و کاظمیان، ۱۳۸۴:۳۵).

پ. دیدگاه اقتصاد سیاسی

از دیدگاه اقتصاد سیاسی، مسأله‌ای که در نظریه‌های مطالعات قدرت در اجتماعات محلی وجود دارد این است که آنها تنها ساز و کارهای فرایند تصمیم‌گیری را نشان می‌دهند. رویکرد اقتصاد سیاسی مدعی است که با تحلیل فرایند تصمیم‌گیری تمام داستان روایت نمی‌شود، زیرا دولت‌های شهری به دلیل ماهیت اقتصاد سرمایه‌داری از استقلال عمل اندکی برای تصمیم‌گیری برخوردارند.

نتیجه‌گیری

مفهوم قدرت و بررسی آن بر مبنای دوره‌ها و تفکرات گوناگون نشان می‌دهد که در نظریات کلاسیک توجه به قدرت در قالب پرداختن به وظایف دولت بوده است. دوران میانه (قرون وسطی) تفکر غالب پیرامون «الهیات قدرت» دور می‌زند تا آنجا که هابز در دوران مدرن این مفهوم را تئوریزه نمود. در این دوران حاکمیت را عمدتاً قدرت مطلق برمی‌شمردند، لکن هابز قدرت مطلق را در اختیار یک حکمران می‌داند. روسو نیز حاکمیت را مطلق اما متعلق به اراده‌ی عامه قلمداد می‌کرد. بُدن مفهوم حاکمیت را به صورتی منظم و جامع در اندیشه اروپایی به‌کار بُرد و حاکمیت را به جای صفت شخصی پادشاه، صفت دولت گردانید. عمده‌ترین تغییری که مفهوم قدرت در دوران اخیر بویژه در تفکر پست مدرن به خود دیده، بدین صورت است که از پدیده‌ای قابل رؤیت به پدیده‌ای نرم تغییر ماهیت داده و سرعت پخش و انتشار آن نیز فزونی گرفته است. در تفکر پُست مدرن مفهوم قدرت پیچیده می‌گردد به‌گونه‌ای که با دانش پیوند برقرار می‌کند. آراء فوکو در بین اندیشمندان پست‌مدرن شایان توجه است که با مفهوم تبارشناسی در پی مطالعه انسان مدرن بر می‌آید. همچنین از سیر تحول مفهوم حاکمیت سخن رانده شده است. لازم به یادآوری است که در نظریات مربوط به حکمروایی که بیشتر از سوی کثرت‌گرایان مطرح می‌شود، بر برخی وجوه دیدگاه سنتی پیرامون حاکمیت از جمله تقسیم‌ناپذیربودن حاکمیت ایراد وارد شده است. به‌عبارتی علاوه بر دولت و نهادهای رسمی، طیفی از کنشگران شامل جامعه‌مدنی و بخش‌ها و گروه‌های اقتصادی به‌منصه‌ی ظهور رسیده‌اند که در تصمیم‌گیری‌ها و نحوه‌ی اداره‌ی امور دخیل هستند و دولتها کمتر به‌عنوان حکمران و بیشتر به‌عنوان مذاکره‌کننده و تسهیل‌کننده، ایفای نقش می‌کنند. همچنین نظریه‌های مطالعه قدرت شهری نشان می‌دهد که نظریه‌ی رژیم، نزدیک‌ترین نظریه به رویکرد حکمروایی شهری محسوب می‌شود. در پایان، آنچه از مجموعه مطالب نوشتار حاضر حاصل شده است دسته‌بندی و در قالب جداول شماره ۱ و ۲ ارائه شده است.

جدول ۱: تحول مفاهیم قدرت و حاکمیت در دوران مدرن

دوره	اندیشمندان	رویکردها و مفاهیم کلیدی	ویژگی اساسی / خصیصه قدرت
مدرن	هابز	<ul style="list-style-type: none"> - تئوریزه کردن مفهوم قدرت - استقرار حاکمیت توسط توافق و قرارداد تعداد کثیری از افراد و واگذاری آن به یک حکمران/ دولت تأسیسی و دولت اکتسابی - پذیرش فراقدرت در نهاد پادشاهی (لوئیاتان) - درنظر گرفتن قدرت به عنوان کالایی که می توان آن را تصاحب کرد و به مالکیت درآورد- معتقد به یکپارچگی و مطلق بودن اقتدار حکمران 	<ul style="list-style-type: none"> - توجه به ماهیت، چیستی و چگونگی توزیع قدرت - قدرت بیشتر جنبه سیاسی دارد - تکی از قدرت به مثابه (۱) توانایی عمل بر دیگران/نگرش کمیت‌پذیر/ بازی با حاصل جمع صفر و (۲) قدرت ارتباطی با حاصل جمع متغیر
	ژان بَدن	<ul style="list-style-type: none"> - حاکمیت را اقتدار مطلق و مداوم دولت می داند (اشاره به حاکمیت داخلی) - حاکمیت را به جای صفت شخصی شاه، صفت دولت گردانید 	
	ژان ژاک روسو	<ul style="list-style-type: none"> - حاکمیت مطلق و نامحدود است اما متعلق به اراده عمومی است نه اراده پادشاه (حاکمیت اراده عمومی) - معتقد به حاکمیت مردم (حاکمیت تقسیم شده) - قدرت را می توان واگذار کرد، اما اراده عمومی را هرگز 	
	مارکس	<ul style="list-style-type: none"> - خصلت طبقاتی دولت (نقش طبقه سرمایه‌دار در دولت و قدرت دولتی؛ دولت ابزار تأمین منافع طبقه متوسط)/- قدرت خدایی پول 	
	ماکس وبر	<ul style="list-style-type: none"> - پیوند قدرت با سلطه -/ مشخص کردن سه نوع سلطه (عقلانی، سنتی و کاریزماتیک) 	
	برتراند راسل	<ul style="list-style-type: none"> - دستیابی به قانونمندی مطلوب درباره جامعه منوط به فهم صحیح قدرت - منشأ قدرت متفاوت است و بین انواع قدرت رابطه علت و معلولی وجود دارد -/ مبتنی ساختن مفهوم قدرت بر عنصر نیت یا اراده 	
	رابرت دال	<ul style="list-style-type: none"> - قدرت به معنی کنترل رفتار - تأکید بر تصمیم های عینی و رفتار قابل مشاهده در شناسایی قدرت - قدرت، رابطه‌ای، و مستلزم تصمیم‌گیری‌های کاملاً آگاهانه است - مدل پلورالیستی از قدرت -/ رویکرد رفتارگرایانه/روش شناسی تجربه گرایانه 	
	هانا آرنت	<ul style="list-style-type: none"> - قدرت مبتنی بر ارتباط -/ در نظر گرفتن خاصیت (توصیف) جمعی از قدرت (سازماندهی کنش جمعی انسان توسط قدرت)/ - تعبیر قدرت به توان خلاقیت که به انسان اجازه عمل می دهد 	
	پیتر بکراک، مورتون باراتز	<ul style="list-style-type: none"> - تأکید بر مفهوم فقدان تصمیم‌گیری در تحلیل قدرت - بررسی موانع اتخاذ تصمیم درباره مسائل بالقوه‌ای که ستیز مشهود منافع درباره آنها وجود دارد 	
	استیون لوکس	<ul style="list-style-type: none"> - مطرح کردن بُعد ستیزه‌های پنهانی نشأت گرفته از منافع واقعی اعضای جامعه - قدرت وابسته به ارزشها و جهت‌گیریهای ارزشی هر شخص - نظریه پرداز ارزشی -/ دیالکتیک قدرت و ساختار 	
	نیکولاس پولاتزاس	<ul style="list-style-type: none"> - ردیابی مفهوم قدرت در ساختارها -/ سخن از قدرت و ارتباط مستقیم آن با طبقه (قدرت طبقاتی)/ برداشت مارکسیستی - لنینیستی از قدرت 	
	آنتونی گیدنز	<ul style="list-style-type: none"> - تعریف قدرت با رجوع به مقوله عاملیت -/ دوگانگی قدرت و ساختار 	

نظیم: نگارندگان

جدول ۲: تحول مفاهیم قدرت و حاکمیت در اندیشه پسامدرن

تفکر	اندیشمندان	رویکردها و مفاهیم کلیدی	ویژگی اساسی / خصیصه قدرت
پسامدرن	نیچه و هایدگر	<ul style="list-style-type: none"> - دیدگاه فلسفی نسبت به قدرت - غریزه قدرت / اراده‌ی معطوف به قدرت (نیچه) - بودن در جهان خود به‌عنوان قدرت‌طلبی (هایدگر) 	
	ژان فرانسوا لیوتار	<ul style="list-style-type: none"> - شناسایی قدرت در عرصه تاریخ و جامعه - دانش به‌عنوان کالایی برای مبادله و نیرویی برای تولید - ابزاری شدن دانش در رابطه با قدرت - مسئله دانش به‌عنوان مسئله حکومت 	<ul style="list-style-type: none"> - مدرنیته، توجیه گر قدرت ضد انسانی - پیوند قدرت با حقیقت، دانش و فرهنگ - لزوم توجه به پارادایم حکمروایی شایسته (جهانی، منطقه‌ای و محلی) - شمولیت قدرت به تمام عرصه‌ها، اعمال قدرت از طریق شبکه‌های زندگی روزمره (قدرت خرد) - ظهور گفتمان‌های متعدد سیاسی - شکل‌گرفتن سیاست در بازی‌های زبانی بازیگران و کنشگران
	میشل فوکو	<ul style="list-style-type: none"> - پیوند قدرت و دانش - سخن از قدرت رابطه‌ای و شبکه‌ای (قدرت رابطه‌ای است و قابل مشاهده نمی‌باشد) - توصیف چگونگی اعمال قدرت (توجه به مفهوم و ماهیت قدرت) و مقاومت در برابر قدرت - مباحث تبارشناسانه پیرامون قدرت (قدرت گفتمانی، قدرت انضباطی و قدرت مشرف بر حیات) - تفکیک‌ناپذیری قلمرو حاکمیت و سلطه - قدرت به‌عنوان واسطه پیوند مفهومی بین حاکمیت و سلطه 	

تنظیم: نگارندگان

کتابشناسی

۱. بورمان، کارل (۱۳۷۵)، «افلاطون»، ترجمه محمدحسن لطفی، انتشارات طرح نو، چاپ اول؛
۲. بازارگاد، بهاء‌الدین (۱۳۴۸)، «تاریخ فلسفه سیاسی»، انتشارات زوار، جلد دوم، کتاب سوم، چاپ سوم، تهران؛
۳. شرف‌الدین خراسانی، شرف (۱۳۵۶)، «از سقراط تا ارسطو»، انتشارات دانشگاه ملی ایران، چاپ دوم؛
۴. شکویی، حسین (۱۳۸۴)، «اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا»، انتشارات گیتا شناسی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران
۵. احمدی ترشیزی، میترا (۱۳۸۵)، «الزامات پایداری شهر تهران، با تأکید بر سرشت جغرافیایی شهرهای جهانی»، رساله دکتری جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه شهیدبهشتی، دانشکده علوم زمین؛
۶. ارسنجانی، حسن (۱۳۴۲)، «حاکمیت دولتها»، سازمان کتابهای جیبی، چاپ اول، تهران؛
۷. آرت، هانا (۱۳۷۰)، «قدرت مبتنی بر ارتباط»، در استیون لوکس، قدرت: فرّ انسانی یا شرّ شیطانی، ترجمه ی فرهنگ رجایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، تهران؛
۸. استرن، ج. پ (۱۳۸۰)، «نیجه»، ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، انتشارات طرح نو، چاپ چهارم؛
۹. اکبری، غضنفر (۱۳۸۳)، «سرمایه اجتماعی و حکمرانی شهری»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۸۳؛
۱۰. باتامور، تی. بی (۱۳۷۱)، «نخبگان و جامعه»، ترجمه و تحقیق علیرضا طیب، انتشارات دانشگاه تهران؛
۱۱. بشیریه، حسین (۱۳۸۸)، «جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی»، نشر نی، چاپ هفدهم، تهران؛
۱۲. پرهیزگار، اکبر و کاظمیان، غلامرضا (۱۳۸۴)، «رویکرد حکمروایی شهری و ضرورت آن در منطقه کلان شهری تهران»، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی، شماره ۱۶؛
۱۳. پولانتزاس، نیکولاس (۱۳۷۰)، «قدرت طبقاتی»، در: استیون لوکس، قدرت: فرّ انسانی یا شرّ شیطانی، ترجمه ی فرهنگ رجایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، تهران؛
۱۴. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۸)، «مبانی نظری دموکراسی مکتب‌گرای لیوتار»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۴؛
۱۵. توحیدفام، محمد و مرادزاده‌رامی، افسانه (۱۳۸۸)، «غریزه قدرت و رهایش بزرگ در اندیشه نیچه»، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره ۵؛
۱۶. جهاننگلو، رامین (۱۳۸۶)، «حاکمیت و آزادی»، نشر نی، چاپ سوم؛
۱۷. جونز، و. ت (۱۳۷۰)، «خداوندان اندیشه سیاسی»، ترجمه‌ی علی رامین، جلد دوم، قسمت اول، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، تهران؛
۱۸. راسل برتراند (۱۳۷۰)، «شکلهای قدرت» در: استیون لوکس، قدرت: فرّ انسانی یا شرّ شیطانی، ترجمه‌ی فرهنگ رجایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، تهران؛
۱۹. رحمت‌الهی، حسین (۱۳۸۸)، «تحول قدرت، دولت و حاکمیت از سپیده دمان تاریخ تا عصر جهانی شدن»، نشر میزان، چاپ اول، تهران؛
۲۰. رهبری، مهدی (۱۳۸۵)، «تحول‌گفتمانی قدرت، جستارهایی در باب تحول مفهومی قدرت در دوران کلاسیک،

- میانه، مدرن و پسامدرن»، پژوهشنامه‌ی حقوق و علوم سیاسی، سال اول، شماره اول، تابستان؛
۲۱. ضیمران، محمد (۱۳۸۱)، «میشل فوکو: دانش و قدرت»، انتشارات هرمس، چاپ دوم، تهران؛
۲۲. طراحی نظام مدیریت مجموعه‌های شهری (۱۳۸۴)، «گزارش نهایی مرحله یکم طرح پژوهشی»، پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس، گروه برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، بهمن ماه؛
۲۳. عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۴ الف)، «تاریخ فلسفه سیاسی غرب (از آغاز تا پایان سده‌های میانه)»، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ نهم، تهران؛
۲۴. عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۴ ب)، «تاریخ فلسفه سیاسی غرب (عصر جدید و سده نوزدهم)»، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ هشتم، تهران؛
۲۵. عبدی‌دانشپور، زهره (۱۳۸۷)، «درآمدی بر نظریه‌های برنامه‌ریزی با تأکید ویژه بر برنامه‌ریزی شهری»، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول؛
۲۶. فکوهی، ناصر (۱۳۸۹)، «انسان‌شناسی شهری»، نشرنی، چاپ ششم، تهران؛
۲۷. قاضی، ابوالفضل (۱۳۷۰)، «حقوق اساسی و نهادهای سیاسی»، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول؛
۲۸. کاظمی، علی‌اصغر (۱۳۶۹)، «نقش قدرت در جامعه و روابط بین الملل»، نشر قومس، چاپ اول؛
۲۹. کاظمیان، غلامرضا (۱۳۸۳)، «تبیین رابطه ساختار حاکمیت و قدرت شهری با سازمان‌یابی فضا، تلاش برای طراحی مدل (نمونه منطقه کلان شهری تهران)»، رساله دکتری جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، زمستان؛
۳۰. کگل، استوارت. آر (۱۳۸۳)، «چارچوبهای قدرت»، ترجمه‌ی مصطفی یونسی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم؛
۳۱. لوکس، استیون (۱۳۷۰)، «قدرت: فرآیند انسانی یا شرّ شیطانی»، ترجمه‌ی فرهنگ رجایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، تهران؛
۳۲. مطهرنیا، مهدی (۱۳۶۸)، «قدرت، انسان، حکومت»، ناشر: مهدی مطهرنیا، جلد اول، چاپ اول؛
۳۳. مطهرنیا، مهدی (۱۳۷۸)، «تبیین نوین بر مفهوم قدرت در سیاست و روابط بین‌الملل»، انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول؛
۳۴. مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، «درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی»، ترجمه‌ی درّه میرحیدر و سید یحیی صفوی، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران؛
۳۵. میرحیدر، درّه (۱۳۸۰)، «مبانی جغرافیای سیاسی»، انتشارات سمت، چاپ هفتم، بهار؛
۳۶. نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۴)، «تحلیل قدرت سیاسی از دیدگاه استیون لوکس، قدرت از نگاه کثرت‌گرا، اصلاح‌طلب - و رادیکال»، فصلنامه راهبرد، شماره سی‌وششم؛
۳۷. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۰)، «درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی»، انتشارات سمت، چاپ دوم، تهران؛
۳۸. هابز، توماس (۱۳۸۷)، «لویاتان»، ترجمه‌ی حسین بشیریه، نشر نی، چاپ پنجم، تهران؛
۳۹. ویر، ماکس (۱۳۷۰)، «سلطه با کمک قدرت اقتصادی و از طریق آمریت»، در استیون لوکس، قدرت: فرآیند انسانی یا

شرّ شیطانی، ترجمه‌ی فرهنگ رجایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول؛

۴۰. ویر، ماکس (۱۳۸۴)، «اقتصاد و جامعه»، انتشارات سمت، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران؛

۴۱. وینسنت، اندرو (۱۳۷۱)، «نظریه‌های دولت»، ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، چاپ اول، تهران؛

42. Aya, Maria.T.(2005), "Sovereignty: the key to bri dge the g a p between IR practitioners and academicians", Conference presented at the annual meeting of Asia of ISA south 2005–MIAMIFL–November3-5;
43. Butler,Eamonn(2012), "Public Choice – A Primer", The Institute of Economic Affairs, Great Britain, London;
44. Canadian Journal of Sociology ,(2006), <http://www.cjsonline.ca/reviews/power.html>;
45. Giddens,Anthony(1984), "The Constitution of Society: Outline of the Theory of Structuration", polity press, oxford;
46. Gregory,D,Johnston,R.Pratt,G.Watts,M.Whatmore,S.(2009)."The Dictionary of Human Geography", 5th Edition,Wiley- Blackwell Publishing, A catalogue record for this book is available from the British Library;
47. Horn, B.(2005),"The Dark side to elites:elitism as a catalyst for disobedience", CanadianArmyJournal,Vol.8.4,Winter;
48. Misener,L& Mason, D. S.(2009), "Fostering Community Development Through Sporting Events Strategies: An Examination of Urban Regime Perceptions", Journal of Sport Management,23;
49. Mossberger,k&Stoker,G.(2001), "The Evolution Of urban Regime theory The Challenge of Conceptualization", urban Affairs Review, Vol. 36, No. 6, July.2001 Sage Publications;
50. Rodgers,Scott(2009),"Urban Growth Machine",In :The international encyclopedia of human geography. R. Kitchin and N. Thrift (eds). Oxford: Elsevier, Volume 12,pp: 40-45;
51. Zick,Timothy.(2005),"Are the States Sovereign?", FacultyPublications.Paper275, College of William&Mary Law School Scholarship Repository,<http://scholarship.law.wm.edu/facpubs/275>.